

راهبرد ایالات متحده آمریکا در قبال دموکراسی خواهی در سوریه و بحرین؛ سردرگمی محصور یا موازنه راهبردی (۲۰۱۱-۲۰۱۶)

محسن اسلامی^۱

استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس

حجت داوند

دانشجوی دکتری علوم سیاسی گرایش مسائل ایران دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت ۹۶/۴/۱۴ - تاریخ تصویب: ۹۶/۸/۲۹)

چکیده

اغلب پژوهش‌هایی که درباره راهبرد آمریکا در قبال دموکراسی خواهی در غرب آسیا صورت گرفته‌اند، به نوعی سردرگمی راهبردی اشاره دارند. آنها معتقدند آمریکا از طرفی در پی دموکراسی‌سازی و حمایت از حقوق بشر بوده و از دیگری بیم داشته که منافع راهبردی خود در منطقه را از دست بدهد؛ از این رو چنین ملاحظاتی موجب بروز کنش‌های ناسازوار از سوی این کشور شده است. اما در این مقاله، این پرسش مطرح می‌شود که مبنای راهبرد سیاست خارجی ایالات متحده در دو سوریه و بحرین در قبال روند دموکراسی خواهی چه بوده است؟ در پاسخ با واکاوی حوادث دو کشور سوریه و بحرین پس از سال ۲۰۱۱، این فرضیه طرح شده که مبنای کنش ایالات متحده مشخص و مبتنی بر موازنه راهبردی است. یافته‌های مؤید فرضیه نشان می‌دهند: حفظ موازنه با هدف جلوگیری از برهم خوردن تعادل نیروهای منطقه‌ای راهبرد سیاست خارجی آمریکا بوده است. دموکراسی خواهی و حمایت از حقوق بشر در راستای راهبرد موازنه به کار گرفته می‌شود و در صورت تضاد بین این دو مقوله، موضوع دوم نادیده انگاشته می‌شود. در این نوشتار ضمن بهره‌گیری از رویکرد توصیفی-تحلیلی، در گردآوری اطلاعات از روش کتابخانه‌ای استفاده شده است.

واژگان کلیدی

ایالات متحده آمریکا، بحرین، دموکراسی خواهی، سوریه، موازنه راهبردی.

۱. مقدمه

بعد از قیام‌های مردمی سال ۲۰۱۱ در کشورهای عربی، سیستم سیاسی کمتر کشوری در منطقه از پیامدهای این انقلاب‌ها در امان ماند. مصر تحت حکومت نظامیان قرار گرفت و سوریه و عراق درگیر جنگ داخلی شدند. پدیده افراط‌گرایی و تروریسم به‌خصوص در قالب داعش در این کشورها ظهور پیدا کرد. تظاهرات در بحرین همچنان پابرجاست. داعش با گروه‌هایی در منطقه دادوستد دارد و روابط آن با آمریکا تأثیر مستقیمی بر اقدامات و رفتار ترکیه، اسرائیل، یمن و پاکستان در جنوب آسیا دارد. یمن و پاکستان با افراطی‌گری در حال مبارزه‌اند و گروه‌های افراطی در پاکستان وابستگی‌هایی به داعش در عراق دارند و از آن به‌صورت مداوم پشتیبانی می‌کنند (Hussain & Kashif, 2015: 132).

بر این اساس، با وجود افق‌های خوش‌بینانه‌ای که درباره آینده مردم‌سالاری در کشورهای عربی وجود داشت، بحران در تحولات سیاسی و اجتماعی این کشورها چنان عمیق شد که امیدها برای تغییر مثبت رویدادها تضعیف شد. جدا از تحولات داخلی این کشورها، بسیاری از جمله واعظی بر این عقیده‌اند که نبود راهبرد قدرت‌های بزرگ به‌ویژه آمریکا در قبال رویدادهای منطقه، تأثیر بسزایی بر نابسامانی‌های آن داشته است. وی می‌نویسد:

«فقدان دستورالعملی مشخص توسط آمریکایی‌ها و حرکت بر اساس الگوهای نتیجه‌محور، یکی دیگر از مشکلات آمریکا در مواجهه با انقلاب‌های عربی است. در واقع، آمریکا سیاست‌های چندگانه و گاهی متناقض را در قبال تحولات در کشورهای مختلف عربی در پیش گرفته است. این سیاست‌ها طیف متنوعی از اقدامات از تلاش برای مدیریت و مهار بحران در تونس و مصر گرفته تا مداخلات در قبال سرکوب مخالفان در بحرین و یمن و در نهایت حمایت جدی از تغییر رژیم و براندازی در سوریه و لیبی را شامل می‌شود» (واعظی، ۱۳۹۲: ۳۸-۳۷).

این در شرایطی است که انتظار می‌رفت دولت اوباما از شورش‌های مردمی علیه رژیم‌های غیردموکراتیک عربی حمایت کند؛ اما در جریان دموکراسی‌خواهی در بسیاری از کشورهای منطقه، عملکرد ایالات متحده متناقض می‌نمود. دولت اوباما در شورش مردم علیه حکومت‌های غیردموکراتیک، در همه موارد از مردم حمایت نکرد و به معیارهای حقوق بشری نیز توجهی نشان نداد. برای نمونه در سوریه حمایت از مخالفان اسد با وجود جنایات بشری، در دستور کار آمریکا قرار گرفت، درحالی که از آل خلیفه با وجود سرکوب جدی مردم پشتیبانی شد. این موضوع با احتساب وجود گروه‌های تروریستی مدعی حکومت در سوریه و نبود چنین خطری در بحرین توجیه‌ناپذیرتر می‌نمود.

اتخاذ این سیاست‌های در ظاهر نامتجانس، غیرراهبردی و سردرگم به نظر می‌رسید؛ اما اگر اقدامات ایالات متحده مانند قطعات یک پازل در کنار هم قرار داده شود، طرحی راهبردی نمایان می‌شود که می‌توان از آن با عنوان موازنه راهبردی یاد کرد. به این معنا که آمریکا

به منظور حفظ منافع راهبردی و موقعیت سیاسی، نظامی و اقتصادی خود در منطقه، به موازنه‌سازی نیروها در منطقه پرداخته است و حمایت از دموکراسی و حقوق بشر را در راستای دستیابی به این هدف معنادار می‌یابد. در این وضعیت حفظ حکومت بحرین و تلاش برای تغییر حکومت سوریه با هدف برقراری موازنه مطلوب صورت می‌گیرد.

علاوه بر اینکه بحرین هم‌پیمان آمریکاست و دولت اسد به روسیه متمایل است، تغییر حکومت در دو کشور سوریه و بحرین، به دلیل موقعیت راهبردی این دو کشور و همسایگی آنها با اسرائیل، ایران و عربستان بر معادلات کلی منطقه‌ای اثر خواهد داشت و موازنه کلی منطقه را بر هم خواهد زد. از این رو براساس سیاست موازنه راهبردی، آمریکا با حمایت از مخالفان اسد، تأمین امنیت اسرائیل و کاهش نفوذ ایران و روسیه را دنبال می‌کند و همچنین در بحرین نیز، نگرانی از سرایت جریان دموکراسی خواهی به عربستان و افزایش نقش ایران در منطقه، موجبات حمایت از آل خلیفه را فراهم آورده است. با توجه به اهمیت موضوع واکنش آمریکا به روند دموکراسی خواهی در خاورمیانه، مقالات و کتاب‌های بسیاری در این زمینه نوشته شده است؛ اما آنچه این نوشته را متمایز می‌کند، واکاوی راهبرد کلان ایالات متحده با توجه به مفهوم موازنه راهبردی است. در واقع مطالعه تطبیقی رفتار آمریکا در سوریه و بحرین، نقاط ضعف دیگر نظریه‌های مطرح در زمینه رویکرد آمریکا را نمایان می‌کند. از این رو در این مقاله سعی شده است با معرفی مفهوم موازنه راهبردی، خلأ پژوهشی در زمینه بیان مفهومی که همه ابعاد راهبرد سیاست خارجی آمریکا در قبال دموکراسی خواهی در غرب آسیا را توضیح دهد، پوشش داده شود.

۲. سطوح مختلف تحلیل تئوریک راهبرد آمریکا در قبال دموکراسی خواهی در غرب آسیا

در دهه ۱۹۸۰ میلادی با ظهور فرایندهای دموکراتیک در آمریکای لاتین، ادبیات گسترده‌ای با عنوان گذار به دموکراسی پدید آمد. مفهوم گذار که بحث برانگیزترین مفهوم این ادبیات بوده است، توسط اودانل و اشمیتر (۱۹۸۶) این گونه تعریف شده است: گذار، فاصله بین دو رژیم سیاسی است که از یک طرف روند انحلال رژیم اقتدارگرا آغاز شده و از سوی دیگر به پیدایش برخی اشکال حکومت دموکراتیک یا بازگشت برخی از اشکال رژیم‌های اقتدارگرای قانونی یا ایجاد یک حکومت بدیل انقلابی منتهی می‌شود (Mainwaring, 1989:4-5).

در دهه بعد بیشتر کشورهای آمریکای لاتین از غیردموکراتیک به دموکراتیک تبدیل شدند. دموکراسی در بسیاری از کشورهای آفریقایی در اوایل دهه ۸۰ و دهه ۹۰ تثبیت شد. از اواخر دهه ۸۰ نیز کشورهای شرق اروپا کمونیسم را رد کردند و به دموکراسی روی آوردند. پس از

تجزیه شوری نیز بسیاری از کشورهای مستقل شده از آن، دموکراسی را به عنوان مبنای نظام سیاسی خود پذیرفتند. اینها را می توان شواهد تجربی خوبی در تأیید مفهوم موج سوم دموکراسی دانست که هانتینگتون آن را پس از سرنگونی دولت استبدادی پرتغال در سال ۱۹۷۴ مطرح کرده بود (Philip, 1997: 35-38). موج بعدی دموکراسی خواهی، در ادامه روند گذار به دموکراسی در منطقه غرب آسیا و به دنبال حوادثی که در این منطقه رخ داده، در حال شکل گیری است. به طوری که از آغاز سال ۲۰۱۱، خاورمیانه شاهد تحولات اساسی و آبستن تغییرات جدی بوده است. در جریان این وقایع، دولت های جهان عرب که به طور کلی از دولت های سنتی و به نسبت باثبات به شمار می آمدند، با اعتراضات گسترده مردمی روبه رو شدند (یزدان فام، ۱۳۹۰: ۴۸).

به دنبال این وقایع، کنشگران ملی، منطقه ای و بین المللی هر کدام به نوعی از این تحولات متأثر شده اند و می کوشند با اتخاذ سیاست ها و اقداماتی، بر روند تحولات اثر بگذارند و آنها را به سمت وسویی مدنظر خود سوق دهند. ایالات متحده آمریکا نیز به عنوان یکی از فعال ترین و تأثیرگذارترین سوی بازیگران بین المللی در پی نقش آفرینی در این رویدادها و پیگیری اهداف سیاست خارجی خود بوده است. در ادامه بررسی خواهد شد که آمریکا تا چه حد به دموکراسی خواهی در سوریه و بحرین کمک کرده است.

تاکنون پژوهش های بسیاری درباره جهت گیری سیاست خارجی آمریکا در تحولات اخیر خاورمیانه صورت گرفته که نشانه اهمیت زیاد این موضوع است. عامل دیگری که سبب افزایش حجم و تعداد پژوهش ها در این زمینه شده، ابعاد گسترده موضوع و پیچیدگی های رفتاری سیاست خارجی آمریکا بوده است. به طور کلی در ارزیابی آنچه تا کنون در مورد سیاست آمریکا در رابطه با تحولات سال ۲۰۱۱ به بعد در خاورمیانه اظهار نظر شده، پنج دسته از آرای گوناگون مشاهده می شود. دسته اول همان طور که در بالا به آنها اشاره شد و در اکثریت قرار دارند بر این نظرند که سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه مبهم و سردرگم بوده است.

به عنوان نمونه کیچن معتقد است که تغییرات به وجود آمده در ساخت قدرت منطقه به دنبال اعتراضات و احتمال برهم خوردن نظم موجود، واکنش قدرت های بزرگ به خصوص آمریکا را در پی داشته که بیشترین منافع را در منطقه برای خود تعریف کرده است. از این رو آمریکا همواره مراقب بوده تا از تحولات سریع منطقه سبقت نگیرد تا بتواند با رهیافتی مرکب از عمل گرایی و اصول گرایی منافع ملی خود را تأمین کند. به کارگیری این رویکرد محتاطانه و متناقض ایالات متحده که در این عصر حمایت از آن اجتناب ناپذیر به نظر می رسد، نشان دهنده اغتشاش راهبردی گسترده ایالات متحده در رویکرد به خاورمیانه است (Kitchen, 2012, 53).

همچنین واعظی سیاست آمریکا، به منظور شکل‌دهی به تحولات اخیر خاورمیانه را فاقد راهبردی مشخص می‌داند و رفتارهای دستگاه سیاست خارجی آمریکا را واکنشی در برابر برابری اتفاقات داخلی نظام سیاسی آمریکا و رخدادهای منطقه ارزیابی می‌کند (واعظی، ۱۳۹۱).
آتلس نیز می‌نویسد:

«در سیاست خارجی آمریکا همواره نوعی تضاد و کشمکش بین پیگیری منافع یا آرمان‌های آمریکایی وجود داشته است و آمریکا در این جهت رفتارهای متناقضی از خود نشان داده است. به‌طور مشخص در پاسخ به تحولات منطقه خاورمیانه، ایالات متحده به‌صورت فعال به حمایت از شورشیان در لیبی پرداخت؛ اما در مورد سوریه و بحرین چنین نبود. در ادامه نویسنده استدلال می‌کند که سرعت فزاینده تحولات و پیش‌بینی‌ناپذیر بودن آنها که امکان بروز جنگ‌های داخلی و بین‌دولتی را در منطقه افزایش داده است، آمریکا را از پیگیری یک سیاست خارجی همراه با تفکر اصولی و راهبردی باز داشته است و تصمیمات مطابق با شرایط و در لحظه گرفته می‌شوند» (Atlas, 2012: 104).

اشرفی و بابازاده نیز معتقدند: «آمریکا استراتژی مبهم و نامشخصی در زمینه رویارویی با تحولات اخیر خاورمیانه در پیش گرفته است که موجب سردرگمی سیاست خارجی آن در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی شده است» (اشرفی و بابازاده، ۱۳۹۴: ۱۴۳).

دسته دوم تحلیل‌ها، سیاست آمریکا را در حوادث پیش‌آمده منفعلانه و فاقد عملکرد ملموس می‌دانند؛ چنانکه پوراحمدی و منصوریان می‌نویسند: به‌دنبال بحران مالی و اقتصادی سال ۲۰۰۸ در آمریکا، پیامدهای گسترده‌ای برای این کشور و نظام سیاسی و اقتصادی جهانی به وجود آمده است. تضعیف عناصر قدرت ملی آمریکا و تقویت بازیگران جدید بین‌المللی، تأثیر مهمی در تغییر سیاست خارجی آمریکا در سال‌های اخیر داشته است. یکی از این تغییرات، کاهش اهمیت خاورمیانه نسبت به گذشته بوده است. کاهش اهمیت منطقه و مداخله نکردن آمریکا در آن، موجب باز گذاشتن دست متحدان شده است. نتیجه این امر نیز گسترش افراطی‌گری و تروریسم بوده است (پوراحمدی و منصوریان، ۱۳۹۳: ۷۲). همان‌طور که اینبار هم اشاره دارد، راهبرد آمریکا در قبال منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا، دخالت نکردن در جریان‌ها و نزاع‌های درون آن برای بازسازی جایگاه ایالات متحده در جهان و متعاقباً گذاشتن بار این مسئولیت بر دوش دیگر قدرت‌هاست (Inbar, 2016: 14-16).

کوشکی و کریمی نیز در مقاله‌ای با عنوان «پارادوکس‌های سیاست خارجی آمریکا در بحران سوریه»، سیاست خارجی آمریکا در برابر بحران سوریه را منفعل و مبهم ارزیابی می‌کنند. نویسندگان بر این نظرند که با گذشت چهار سال از بحران سوریه، آمریکا نتوانسته موضعی قاطع در این خصوص اتخاذ کند و در مورد تسلیح تمام‌عیار مخالفان یا حمله نظامی به سوریه مردد مانده است. نتیجه این انفعال، ناخشنودی برخی متحدان آمریکا مانند اسرائیل و عربستان بوده است (کوشکی و کریمی، ۱۳۹۳: ۱۶۷).

سومین دسته، دیدگاهی لیبرال، حقوق بشری و خوشبینانه به سیاست خارجی آمریکا در تحولات مردمی اخیر خاورمیانه دارند. شارپ و بلنچارد در مقاله «ناآرامی سوریه و سیاست خارجی آمریکا» ضمن تشریح وضعیت بی‌ثباتی و جنگ در سوریه، موضع بازیگران بین‌المللی در این خصوص را مشخص کرده‌اند که عبارت است از: دیدگاه آمریکا مبتنی بر استعفا برای هرچه زودتر بشار اسد، دیدگاه سازمان‌های بین‌المللی برای ایجاد آتش‌بس فوری و متقابل با هدف جلوگیری از کشتار غیرنظامیان و دیدگاه سومی که خواستار جدول زمان‌بندی برای کنار گذاشتن بشار از قدرت است. به باور نویسندگان، آمریکا اقداماتی برای مقابله با نقض حقوق بشر توسط بشار انجام داده که از جمله آنها می‌توان به درخواست استعفا از دولت اسد، اقدام در شورای امنیت به منظور کاهش خونریزی‌ها، بستن سفارت آمریکا در سوریه و تشکیل ائتلاف دوستان سوریه اشاره کرد. در ادامه این مقاله، علت صورت نگرفتن مداخله نظامی آمریکا در سوریه، نگرانی از ادامه خشونت، بحران انسانی و بی‌ثباتی منطقه‌ای بیان شده است (Sharp & Blanchard, 2012: 91).

دسته چهارم نگاه واقع‌گرایانه و بدبینانه‌ای به سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه داشته‌اند. از این منظر آمریکا کشوری امپریالیست شناخته می‌شود که به دنبال تحمیل اراده به نظام جهانی و حفظ هژمونی جهانی خود است. ابراهیمی و همکاران در اثری با عنوان «بررسی واکنش‌های آمریکا و عربستان سعودی به خیزش مردمی در بحرین (۲۰۱۲-۲۰۱۱)» به انگیزه‌های دخالت عربستان و سکوت آمریکا در قضیه بحرین پرداخته است. از این لحاظ آمریکا در پی استمرار تسلط بر منطقه و نظام بین‌الملل از طریق کنترل جریان‌های انرژی، تداوم پیوندهای نظامی با کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس از راه حضور نظامی و تعارض با جمهوری اسلامی ایران است. از سوی دیگر، ترس از تسری دموکراسی به درون عربستان و رقابت منطقه‌ای با ایران، انگیزه‌های اصلی عربستان برای دخالت در بحرین محسوب می‌شوند (ابراهیمی و همکاران، ۱۳۹۱: ۵۹).

پنجمین دیدگاه، نگاه عمل‌گرایانه، سودجویانه و فرصت‌طلبانه به سیاست خارجی آمریکا در تحولات مزبور در خاورمیانه دارد. هابر در این زمینه می‌نویسد:

«قیام‌کنندگان عرب در ابتدا آمریکا را به‌عنوان فرصت‌آرزیابی می‌کردند که نقش دوگانه‌ای را هم به‌عنوان لنگر امنیت و هم مدافع معتدل دموکراسی ایفا می‌کند؛ اما این درک قیام‌کنندگان از نقش آمریکا کم‌رنگ شد و این کشور به‌جای اینکه فرصت باشد، به‌عنوان یک تهدید شناخته شد. در عمل، پاسخ آمریکا هیچ هدف، روش و منافع ژئواستراتژیک روشنی را دنبال نمی‌کرد [و این موجب تقویت دیدگاه دوم شد]. در واقع به نظر می‌رسد آمریکا در سیاست خارجی‌اش در منطقه از اصول به‌سمت کارهای عملیاتی موقتی تغییر جهت داده و از هیچ یک از دو مدل بازیگر عقلانی و بازیگر هنجاری پیروی نمی‌کند. در عوض مناسب‌تر است که آمریکا یک بازیگر عمل‌گرا نامیده شود که در میان مجموعه‌ای از محدودیت‌ها از

جمله واقعیت‌های جدید در منطقه خاورمیانه از یک سو و سیاست‌های داخلی و اداری آمریکا از سوی دیگر حرکت می‌کند» (Huber, 2015: 57).

در ارزیابی رویکردهای مذکور می‌توان گفت هر کدام از آنها گوشه‌ای از راهبرد سیاست خارجی آمریکا را چه در سطح راهبردی (دیدگاه‌های واقع‌گرا و عمل‌گرایانه) و چه در سطح کارکردی (دیدگاه‌های مربوط به انفعال یا ابهام سیاست خارجی آمریکا و رویکرد لیبرال و حقوق بشری) نشان می‌دهد، اما هیچ یک به‌تنهایی قادر به تبیین رفتار و راهبرد سیاست خارجی آمریکا نیست. رویکردی که در این مقاله با عنوان موازنه راهبردی پیشنهاد می‌شود، به‌نوعی کوچک‌ترین مخرج مشترک و جمع منطقی رویکردهای بالاست. به این معنا که سیاست خارجی آمریکا در عین پیچیدگی‌های کارکردی از اصول و فرمول‌های مشخصی پیروی می‌کند و چنانچه پژوهشگر در تحلیل رفتار سیاست خارجی آمریکا، بین این اصول ثابت و راهبردی که در شرایط گوناگون پیگیری می‌شوند و سیاست‌های کارکردی اجتناب‌پذیر، تفکیک قائل نشود، در فهم پیچیدگی‌های سیاست خارجی آمریکا با مشکل مواجه شده و دچار سردرگمی خواهد شد.

۳. دموکراسی خواهی در سوریه و اصول موازنه راهبردی ایالات متحده

برخلاف شعارهای بزرگی که در جهت ترویج دموکراسی در خاورمیانه از زمان جرج بوش داده می‌شود، هنوز این موضوع به‌عنوان یک هدف در دستگاه سیاست خارجی آمریکا به موقع اجرا گذاشته نشده است (Berger, 2011: 49).

استراتژیست‌های امنیت‌محور در آمریکا بر این باورند که سیاست ایالات متحده در قبال کشورهای جهان باید چندبُعدی و گزینشی باشد. در واقع آمریکا باید کشورها را از لحاظ اهمیت، موقعیت و جایگاه اولویت‌بندی کند؛ در جایی دموکراسی را دنبال کند و در جایی دیگر موضوعات امنیتی را پی بگیرد. واقع‌گرایی امنیتی بر این اساس شکل گرفته است که آمریکا باید به‌صورت گزینشی هر یک از منافع استراتژیک و ایدئولوژیک خود را با توجه به ظرفیت‌ها و قابلیت‌های منطقه هدف دنبال کند. از این‌رو اولویت برای واشینگتن همواره ایجاد حکومتی دموکراتیک نیست و گاهی منافع استراتژیک بر منافع ایدئولوژیک برتری پیدا می‌کند (جعفری و منفرد، ۱۳۹۰: ۴۲).

بنا بر سیاست موازنه راهبردی، حفظ وضع موجود در منطقه از طریق کنترل رقبای منطقه‌ای و حمایت از متحدان، بر حمایت از دموکراسی و حقوق بشر اولویت دارد. در ذیل این راهبرد است که فشار برای حذف اسد و حمایت از مخالفان مسلح دولت سوریه و حتی تروریست‌ها اجتناب‌ناپذیر می‌شود.

۳. ۱. تلاش برای تضعیف و تغییر نظام سوریه

سیاست‌هایی که دستگاه سیاست خارجی آمریکا برای تغییر نظام سوریه درپیش گرفته، گستره متنوعی از ابزارها از جمله فشار دیپلماتیک، تحریم و حمایت نظامی را در بر می‌گیرد. رئیس‌جمهور اوباما و دولت وی از ماه اوت سال ۲۰۱۱ خواستار برکناری دولت بشار اسد شده‌اند و شورای امنیت سازمان ملل را تحت فشار قرار داده‌اند تا دولت سوریه را محکوم کند. ایالات متحده آمریکا ائتلافی از نیروهای انقلابی و مخالف را به‌عنوان نماینده مشروع مردم سوریه به رسمیت شناخته است و به این ائتلاف کمک‌هایی ارائه می‌دهد (Sharp & Blanchard, 2013: 1). در سال ۲۰۱۲ دولت سوریه و مخالفان در مذاکرات میانجی‌گرانه سازمان ملل در چارچوب بیانیه ژنو شرکت کردند. بیانیه ژنو که مورد تأیید هر دو کشور روسیه و آمریکا قرار داشت، در پی ایجاد یک نهاد انتقالی حکومت با قدرت اجرایی کامل بود. براساس این سند، چنین دولتی «می‌تواند شامل اعضای دولت حاضر و مخالفان و گروه‌های دیگر باشد و باید براساس رضایت متقابل شکل گیرد.» بند ۸۳ این سند اشاره می‌کند که آینده اسد مورد بحث نیست. با وجود این در دور بعدی مذاکرات، مخالفان تحت حمایت آمریکا مدعی شدند که در هر گونه دولت انتقالی باید اسد حذف شود (Coordinator and others, 2017: 20).

از دیگر اقدامات آمریکا در این زمینه می‌توان به فشارهای اقتصادی تجاری و تحریم، منزوی‌سازی بشار اسد در صحنه بین‌المللی از این طریق اشاره کرد. رئیس‌جمهور اوباما در اوت ۲۰۱۱ در فرمان اجرایی ۱۳۵۸۲ دولت سوریه و شخص بشار اسد را تحریم کرد. بر این اساس همه دارایی‌های دولت سوریه مسدود شد و اتباع ایالات متحده از تجارت و معامله با دولت سوریه منع شدند و واردات فراورده‌های نفتی نیز از سوریه ممنوع شد. دولت اوباما در سال ۲۰۱۲ از عزم خود برای ایجاد یک دفتر آژانس توسعه بین‌المللی جهت برنامه «ابتکارات تغییر سوریه» به کنگره خبر داد که در آن هزینه‌های اولیه، ۵ میلیون دلار برآورد شده است و هدف آن حمایت ایالات متحده از تغییر نظام سیاسی سوریه در بلندمدت است (خان‌بیگی، ۱۳۹۲: ۱۰۲۰). سرانجام تهدید به حمله نظامی به سوریه بیشترین حد عداوت آمریکا با رژیم اسد را نشان می‌دهد، چنانکه اوباما در بخشی از سخنرانی خود می‌گوید: «ایالات متحده آمریکا برای به‌کارگیری همه قدرت خود، از جمله قدرت نظامی برای اطمینان از امنیت منافع اصلی خود در منطقه آمادگی دارد» (Mousavinia, 2014: 795).

۳. ۲. مهار رقبای منطقه‌ای و حمایت از اسرائیل

در سوریه دولت بشار اسد نه تنها متحد آمریکا به شمار نمی‌رود، بلکه هم‌پیمان رقیب آمریکا در منطقه یعنی روسیه و همچنین خطری بالقوه برای اسرائیل، متحد راهبردی آمریکا در منطقه محسوب می‌شود. از زمانی که در سال ۲۰۰۰ رئیس‌جمهور بشار اسد روی کار آمد، با ایران و

بازیگران غیردولتی مانند حماس و حزب الله هماهنگی داشته و نوعی سیاست رقابت پیچیده را در مقابل آمریکا و متحدان عرب و غیرعرب آن شامل اسرائیل به کار گرفته است. همچنین همکاری طولانی مدت سوریه با روسیه دست نخورده مانده است (Sharp, Blanchard: 2012). سوریه به دلیل نزدیکی و همسایگی با اسرائیل متحد درجه یک آمریکا در منطقه و وجود خصومت ریشه دار کشورهای عربی منطقه خاورمیانه، تهدیدی بالقوه برای امنیت اسرائیل به شمار می رود. در ضمن نوعی اتحاد راهبردی بین روسیه و سوریه وجود دارد که به مثابه نیروهای گریز از مرکز رقیب آمریکا در منطقه شناخته می شوند؛ بنابراین سوریه هم از لحاظ موقعیت جغرافیای سیاسی و هم از منظر ائتلاف سیاسی بین المللی در منطقه خاورمیانه رقیب آمریکا به شمار می رود (اشرفی و بابازاده، ۱۳۹۴: ۵۵-۴۸).

در مقیاسی جهانی نیز تلاش برای حذف اسد در سوریه از آخرین پرده های داستان فروپاشی شوروی و سناریوی تک قطبی شدن نظام بین الملل و در مقیاس منطقه ای نیز تداوم بحران سوریه به نوعی نتیجه رقابت دو جریان متعارض مقاومت و محافظه کار در منطقه خاورمیانه است (یزدان پناه درو و نامداری، ۱۳۹۲: ۱۰۷-۱۰۶). از این رو به لحاظ حفظ موازنه در منطقه خاورمیانه، برهم زدن وضع موجود در سوریه از طریق تغییر نظام در این کشور برای آمریکا ضروری است.

۳.۳. فرسایشی کردن بحران سوریه

اگرچه آمریکا حامی سقوط بشار اسد بود، نه خواهان مداخله نظامی بدون مجوز بین المللی بود و نه خواهان تسلیح بدون کوچک ترین بی احتیاطی مخالفان دولت سوریه؛ نه قصد داشت رهبری کشورهای مخالف نظام سوریه را در دست بگیرد و نه آنکه یارای آن را داشت تا میان آنان مساعی لازم را پدید آورد. از طرف دیگر، این کشور از طولانی شدن بحران و مصروف شدن توان سوریه، حزب الله، ایران و القاعده در جایی به جز آمریکا و اسرائیل راضی و خشنود بود. در واقع بر انداختن سریع اسد با طولانی شدن جنگ و تبدیل شدن آن به باتلاقی برای به تله افکندن ایران، حزب الله و جهادگران سنی بی معنا شد (کوشکی و کریمی، ۱۳۹۳: ۱۰۳). به نظر می رسد سیاستگذاران ایالات متحده در آوریل ۲۰۱۵ در حال بازگشت به موقعیتی هستند که عده ای در سال ۲۰۱۳ بر آن تأکید می کردند؛ یعنی بقای بشار اسد «بهترین گزینه ممکن» برای منافع استراتژیک آمریکاست. اغلب اسد را با داعش مقایسه می کنند و نتیجه اش نیز این می شود که ضرر بشار کمتر است. مقامات ارشد دولت آمریکا از جمله جان کری به جای در پیش گرفتن راهبرد مبتنی بر تعهد به تغییر رژیم بشار اسد، از مذاکرات با رژیم در مارس ۲۰۱۵

حمایت کردند. همزمان رئیس سازمان سیا جان برنان نگرانی‌های مشروع در مورد نتایج بالقوه سوریه پس از اسد را ابراز کرده بود (Kozak, 2015: 9).

۳. ۴. کارشکنی در مذاکرات صلح به واسطه حمایت از مخالفان و تروریست‌ها

از ابتدای درگیری در سوریه بسیاری از برنامه‌ها و توافقات به‌منظور پایان دادن به بحران از سوی بسیاری از کشورها و با پیگیری سازمان ملل متحد مطرح شده است. در سال ۲۰۱۲ کنفرانس ژنو ۱، با حضور کشورهای عضو دائم شورای امنیت، به‌عنوان اولین تلاش بین‌المللی به این منظور برگزار شد. تا پایان ریاست جمهوری اوباما در سال ۲۰۱۶ همچنان چندین دور از گفت‌وگوهای صلح برگزار شد. با این حال مذاکرات به دلایل مختلف داخلی و بین‌المللی تأثیرات عملی نداشته است. به لحاظ بین‌المللی به نظر می‌رسد کشورهای همسایه و قدرت‌های بزرگ غیر از روسیه و ایران تمایل کمتر و کمتری برای گفت‌وگو با اسد دارند (Rocha & others, 2016: 84). یکی دیگر از موانع به نتیجه رسیدن مذاکرات صلح، ترکیب مخالفان سوریه است. دولت سوریه به حضور گروه‌های تروریستی در مذاکرات اعتراض دارد. ترکیب مخالفان شامل گروه‌هایی همچون احرارالشام و جبهه النصره نیز می‌شود. این گروه‌ها با القاعده مرتبط بوده و تروریستی هستند؛ بنابراین کشورهای غربی [از جمله آمریکا]، باید به دولت‌های عربستان سعودی، ترکیه و قطر فشار بیاورند تا از اهمیت نقش این گروه‌ها در مذاکرات بعدی صلح کاسته شود (Kobierski, 2016: 5).

به هر حال این واقعیت را نمی‌توان انکار کرد که این تروریست‌ها یا به‌زعم غربی‌ها و رژیم سعودی، گروه‌های معارض به اصطلاح معتدل، با بهره‌گیری از این فضای دوگانه خود را در لباس شورشی و نه تروریست می‌نمایانند (پرس‌تی‌وی، ۹۵/۲/۱۵). علاوه بر این آمریکا به حمایت‌های مالی و تجهیز مخالفان مسلح در سوریه نیز پرداخته است. این موضوع سبب تشدید درگیری‌های نظامی و ممانعت از پیشبرد اهداف صلح‌طلبانه در سوریه شده است. اوباما در سخنرانی سال ۲۰۱۳ در سازمان ملل به‌طور صریح به این موضوع اشاره کرد که آمریکا تاکنون یک میلیون دلار به مخالفان دولت سوریه کمک کرده و قصد دارد ۳۴۰ میلیون دلار دیگر نیز به آن اضافه کند (Mousavinia, 2014: 795). همچنین وی در سخنرانی ماه می خود در دانشکده افسری اظهار داشت: «باید حمایت‌هایمان را در سوریه از کسانی که بهترین جانشین برای تروریست‌ها و دیکتاتورهای بی‌رحم هستند افزایش دهیم». در ۲۶ ژوئن دولت اوباما اعلام کرد: در حال بررسی کمک‌های بیشتر به مبارزان میانه‌رو در سوریه است که در حال جنگیدن با دولت اسد و داعش هستند و از کنگره درخواست کرد که ۵۰۰ میلیون دلار برای

آموزش و تجهیز مبارزان تصویب کند. در ماه سپتامبر اوپاما بار دیگر از کنگره تصویب منابع اضافی را درخواست کرد تا از مخالفان سوری حمایت کند (Lang & others, 2014:1).

۳. ۵. انفعال در برابر جنایات مخالفان مسلح

عفو بین‌الملل به تعداد کشته‌های سوری توسط مخالفان تحت حمایت آمریکا اشاره نمی‌کند؛ اما می‌نویسد: «گروه‌های مسلح در مناطق تحت تصرف خود جنایاتی مانند قتل، آدم‌ربایی، بازداشت خودسرانه، شکنجه و بدرفتاری با دیگر اقلیت‌های مذهبی را مرتکب می‌شوند» (غفوری و داوند، ۱۳۹۵: ۳۷۹). دیدبان حقوق بشر نیز ضمن اشاره به کلیپ‌هایی از شکنجه، آدم‌ربایی و اعدام که توسط مخالفان مسلح دولت سوریه در اینترنت پخش شده، اعلام کرد که باید با همه افراد بازداشت‌شده توسط ارتش آزاد سوریه و سایر نیروهای مخالف دولت، از جمله نیروهای امنیتی دولتی و شبیه نظامیان شبیحه، برخوردی انسانی و مطابق با موازین بین‌المللی حقوق بشر صورت گیرد (دیدبان حقوق بشر، ۲۰ مارس ۲۰۱۲). با وجود تشدید جنایات‌های گروه‌های مسلح و تروریستی در سوریه، دولت آمریکا تصمیم گرفته است که تحریم مخالفان مسلح را لغو کند. دولت اوپاما تأکید دارد که کاهش تحریم‌های تجاری ضدسوریه نیز فقط شامل مخالفان مسلح می‌شود. این استثناسازی با هدف ارسال کمک‌های هرچه بیشتر به مخالفان سوری انجام گرفته است (العالم، ۲۳ خرداد ۹۲).

برای ایالات متحده و کشورهای هم‌پیمانانش، ارتش آزاد به دلیل برتری‌هایی که بر دیگر مخالفان دارد، لزوماً تنها هدف کمک‌ها نیست؛ اما تقویت توانایی آن، به‌منظور نمایندگی گروه‌های مخالف اهمیت حیاتی دارد. در واقع این گروه باید موقعیت غالب را در بین مخالفان داشته باشد (lister, 2016: 3). از مجموع آنچه در بالا گفته شد چنین بر می‌آید که اعمال ملاحظات راهبردی و حفظ موازنه نیروهای منطقه‌ای از سوی آمریکا سبب می‌شود که بسیاری از جنایات ضد بشری هم‌پیمانانش نادیده انگاشته شود.

۴. دموکراسی خواهی در بحرین و اصول موازنه راهبردی ایالات متحده

رژیم استبدادی آل خلیفه با وجود شرایط نسبی مشابه با سوریه، واکنش حمایتی از سوی دستگاه سیاست خارجی آمریکا دریافت کرد. در زمینه توضیح علت سکوت و حمایت‌های

۱. این گروه از معارضان سوری، بیشترین پایگاه مردمی را در بین مخالفان دارند و به‌منظور محافظت از معترضان مسالمت‌جو به وجود آمده‌اند.

سیاسی و دیپلماتیک ایالات متحده در جریان سرکوب اعتراضات مردمی در بحرین نیز مفهوم موازنه راهبردی کارگشااست. بحرین به چند دلیل برای آمریکا در منطقه اهمیت راهبردی دارد. اولین دلیل به موقعیت نظامی و سوق الجیشی این مجمع‌الجزیره برمی‌گردد؛ بحرین با وجود مساحت اندک، پایگاه پنجم نیروی دریایی آمریکا را در خود جای داده است. مسئله دیگری که نشان‌دهنده توجه آمریکا به بحرین است، نوعی تقسیم کار مالی در منطقه در پی حوادث یازدهم سپتامبر و در راستای اجرای طرح خاورمیانه بزرگ است؛ بر این اساس، بحرین به‌عنوان مرکز مالی بانکی منطقه عمل می‌کند؛ به طوری که بالغ بر ۲۰۰۰ شعبه بانک داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی در زمینه بانکداری و نیز حدود ۹۰ شعبه بیمه منطقه‌ای و بین‌المللی در زمینه صنعت بیمه در این کشور فعالیت دارند (رضایی و جهانیان، ۱۳۹۲: ۱۹۲-۱۸۸). منافع استراتژیک سال‌های طولانی است که آمریکا را در کنار رژیم‌های اقتدارگرای عربی در خاورمیانه و شمال آفریقا قرار داده است (جعفری و منفرد، ۱۳۹۰: ۴۲). در ادامه به چگونگی به‌کارگیری سیاست موازنه راهبردی توسط آمریکا در مواجهه با دموکراسی‌خواهی در بحرین پرداخته می‌شود.

۴. ۱. حمایت سیاسی و دیپلماتیک از رژیم غیردموکراتیک بحرین

تظاهرکنندگان بحرینی در پی دستیابی به اهداف دموکراتیک خود به‌طور مشخص پنج درخواست از دولت آل خلیفه داشتند، ۱. محدود کردن قدرت آل خلیفه با تغییر در قانون اساسی؛ ۲. افزایش اختیارات شورای نمایندگان؛ ۳. رفع معضل بیکاری و افزایش فرصت‌های اقتصادی؛ ۴. جایگزین کردن پست‌های حساس تحت کنترل آل خلیفه؛ ۵. اصلاح قانون انتخابات و آزادی بیشتر انتخاباتی (ابراهیمی و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۱۳). ایالات متحده در ابتدای تظاهرات در بحرین درجه‌ای از بی‌طرفی را نشان داد، اما با شدت گرفتن درگیری‌ها، حمایت خود را از حکومت بحرین افزایش داد. درحالی که معترضان حرکت حمد بن عیسی آل خلیفه در اخراج چند وزیر کابینه را در پاسخگویی به تقاضای خود ناکافی می‌دانستند، او با ما از اقدام پادشاه حمایت کرد. او در یک نشست مطبوعاتی فوری گفت: «من از اعلام تغییر مهم در کابینه توسط شاه بن عیسی استقبال می‌کنم و به تعهد او به اصلاحات اذعان می‌کنم. ایالات متحده از طرح گفت‌وگوی ملی به رهبری ولیعهد حمایت می‌کند» (Cooper et al., 2014: 371). همچنین مرور وقایع اخیر بحرین نشان می‌دهد که مطالبات مدنی و مسالمت‌آمیز مردم بحرین، متعاقب سفر برخی مقامات عالی‌رتبه نظامی و امنیتی آمریکا به این کشور، با برخورد نظامی و امنیتی مواجه شد (امیرعبداللہیان، ۱۳۹۰: ۱۴۷).

۴. ۲. حفظ امنیت عربستان و جلوگیری از نفوذ ایران

جزیره کوچک بحرین یک نقطه کانونی برای رقابت ایران و عربستان سعودی در منطقه بوده

است. در چنین وضعی از یک طرف ایران می‌خواهد به گسترش آرمان‌های انقلاب خود پردازد و نفوذ خود در میان همسایگان عربستان را تقویت کند و از سوی دیگر، امنیت ملی عربستان به حفظ وضع موجود بستگی دارد. سقوط آل خلیفه و جایگزینی یک دولت طرفدار ایران یا یک دولت بحرینی معمولی ضد آل سعود برای امنیت ملی و هژمونی عربستان در بین کشورهای خلیج فارس مصیبت‌بار است (Downs, 2012: 211).

واشینگتن خطر بهره‌برداری ایران از تغییر رژیم در بحرین را علت اصلی پایبند نبودن خود به حمایت از دموکراسی در بحرین اعلام می‌کند؛ او با ما در نطق خاورمیانه‌ای خود در سال ۲۰۱۱ از دیرینه بودن روابط بحرین و آمریکا و تعهد این کشور به امنیت بحرین سخن راند و ایران را به فرصت‌طلبی از ناآرامی‌ها در بحرین متهم کرد. همچنین هنری کیسینجر وزیر پیشین ایالات متحده بر این باور است که منبع خطر انقلاب بحرین، ویژگی خاموش‌نشدنی بودن آن است و خطر انتقال آن به عربستان با اعلام مرگ ملک عبدالله پادشاه عربستان بسیار نزدیک است (رضایی و جهانیان، ۱۳۹۳: ۱۹۶-۱۹۵).

۳.۴. بی‌توجهی به دخالت نظامی سرکوبگرانه عربستان در بحرین

در ۱۴ مارس ۲۰۱۱، عربستان نیروهای نظامی خود را به منظور کمک به منامه برای سرکوب اعتراضات مردمی به بحرین فرستاد. ۱۰۰۰ نفر از نیروهای نظامی عربستان با حدود ۱۵۰ وسیله نقلیه شامل لودر و زره‌پوش‌های سبک مجهز به مسلسل‌های سنگین عازم بحرین شدند. همچنین گزارش‌ها نشان می‌دهد که نیروهایی از دیگر کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس شامل ۵۰۰ پلیس از امارات متحده عربی، به سرعت به نیروهای عربستان در بحرین ملحق شدند (Henderson, 2011: 1). آمریکا در برابر سرکوب و خشونت دولت بحرین و دخالت عربستان سعودی در این کشور سکوت کرده بود و در ظاهر همچنان رژیم آل خلیفه را به اصلاح سیاسی و گفت‌وگوی ملی توصیه می‌کرد. این توصیه‌های دیپلماتیک و رسمی در حالی صورت می‌گرفت که هیلاری کلینتون در سفر ۳ دسامبر ۲۰۱۰ خود به بحرین گفته بود: «تحت تأثیر تعهد دولت بحرین به مسیر دموکراتیکی که در حال پیمودن آن است، قرار گرفته‌ام». در حالی که حداقل از آمریکا انتظار می‌رفت که با وجود ژست‌های حقوق بشری و دموکراسی‌خواهانه‌اش در عرصه جهانی، مداخله برای سرکوب جنبش مردمی از طرف کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس را محکوم کند (ابراهیمی و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۲۲).

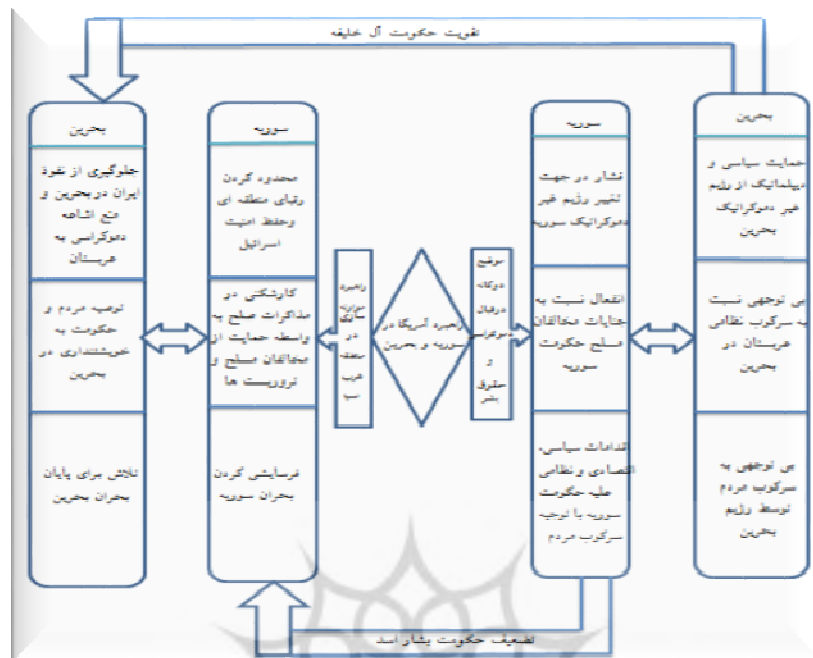
۴.۴. اولویت منافع راهبردی بر ایجاد دموکراسی در بحرین

کترمن در مقاله‌ای با عنوان «بحرین: اصلاح، امنیت و سیاست آمریکا»، بر این عقیده است که

سیاست آمریکا این بوده است که از اعمال سرکوبگرانه آل خلیفه انتقاد نکند و خواستار سازش و گفت‌وگو میان طرفین شود. همچنین ایالات متحده به دلیل حفظ موقعیت نظامی و امنیتی در خلیج فارس و داشتن منافع اساسی در بحرین، از اقدامات جدی‌تر در این زمینه بازمانده است (Katsman, 2014). موفقیت‌آمیز بودن فشار آمریکا برای توقف ممنوعیت فعالیت جنبش «الوفاق» در بهار گذشته نشان می‌دهد که شرکای غربی می‌توانند از قدرت نفوذ خود برای کاهش سوءاستفاده از قدرت استفاده کنند. با این حال، واکنش غالب در میان سیاستگذاران ایالات متحده در ادعای صریح وزیر امور خارجه هیلاری کلینتون، در نوامبر ۲۰۱۱ خلاصه شده است: «دیگر زمان آن فرا رسیده که همه منافع ما به‌طور همزمان تحقق پیدا نکند. ما تلاش می‌کنیم تا آنها را هم‌افزا کنیم؛ اما واقعیت موجود همین است» (Ulrichsen, 2012: 32).

نکته آخر این است که این نوع رفتار تنها به سوریه و بحرین محدود نیست. دولت آمریکا در دیگر کشورهایی که در پی تغییر بودند نیز دارای راهبردی مشابه بوده است. چنانکه بشارا می‌نویسد: آمریکا حمایت خود از هر یک از انقلاب‌ها در هر کشوری را به حمایت آنها از اهداف واشینگتن در منطقه مشروط کرده است. در یمن، آمریکا بعد از آن از رئیس‌جمهور منصور هادی حمایت کرد که وی جنگ هواپیماهای بدون سرنشین در کشورش را قانونی خواند و حمایت علنی خود از نقض حاکمیت یمن در پوشش جنگ با القاعده را اعلام کرد. در عوض هادی در چندین مورد تأیید مستقیم رئیس‌جمهور اوباما را به‌دست آورد. اوباما ادامه اتحاد با مصر را به عملکرد رهبران جدید انتخاب‌شده وابسته دانست و روشن کرد که او اخوان‌المسلمین را متحد به حساب نمی‌آورد، مگر آنکه آنها موضعشان را نشان دهند. همچنین واشینگتن از رهبران بعد از قذافی هنگامی با آغوش باز پذیرایی کرد که آنها روابط انرژی و بازار کشورشان را تغییر دادند (Bishara, 2013: 15-16). در شکل زیر خلاصه مطالب و چگونگی پیگیری سیاست «موازنه راهبردی»، ترسیم شده است.

پروژه راهبردی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



۵. نتیجه

به دنبال اعتراضات دموکراسی خواهانه در غرب آسیا، تصمیم‌گیری راهبردی از سوی هر یک از بازیگرانی که به دنبال ایفای نقش در ترتیبات جدید هستند، اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. در چنین شرایطی که منازعه میان مردم و حکومت‌ها در گرفته، مداخله نکردن، دعوت به سازش و خویش‌داری یا جانبداری از یک طرف منازعه، گزینه‌های پیش روی دولت‌های ثالث هستند. هر یک از دولت‌های ثالث با در نظر گرفتن مصالح، مقدرات، اهمیت موضوع و ارزش‌های حاکم بر نظام سیاسی خود راهبرد کلی خود را مشخص می‌کند. در این میان ایالات متحده به‌عنوان بازیگری فعال در عرصه بین‌المللی، براساس معیارهای بالا اقدام به اتخاذ موضع در حوادث پیش‌آمده کرده است.

اهمیت منطقه غرب آسیا به‌گونه‌ای است که عملاً اتخاذ راهبرد بی‌طرفی را برای آمریکا بی‌معنا می‌سازد. ظرفیت و توانایی آمریکا نیز به اندازه‌ای است که نگرانی خاصی بابت مداخله در منطقه نداشته باشد؛ اما عامل مهم و تأثیرگذار در تعیین راهبرد سیاست خارجی آمریکا، ارزش‌های نظام سیاسی است. نظام سیاسی ایالات متحده برپایه دو بنیان ارزشی مادی و ایدئولوژیک بنا شده است. بنیان ارزشی مادی که ریشه در اخلاق سرمایه‌داری دارد، تأمین منافع مادی و استفاده از مواهب طبیعی را تجویز می‌کند. در کنار آن بنیان ارزشی غیرمادی و

ایدئولوژیک نظام سیاسی آمریکا که در اخلاق اومانیستی ریشه دارد، به کرامت انسانی و حق آزاد زیستن توجه می‌کند. با فراگیر شدن اخلاق سرمایه‌داری و کمرنگ شدن ارزش‌های غیرمادی در نظام سیاسی آمریکا، جهت‌گیری سیاست خارجی این کشور نیز به سمت تأمین منافع مادی، بدون توجه به ارزش‌های اخلاقی سوق داده شده است؛ چنانکه بررسی جهت‌گیری و عملکرد دولت آمریکا در این مقاله نشان می‌دهد که آمریکا با به‌کارگیری سیاست موازنه راهبردی، به دنبال حفظ و بیشینه‌سازی منافع با ابزار قرار دادن یا بی‌توجهی به دموکراسی و حقوق بشر، در حوادث پس از سال ۲۰۱۱ در سوریه و بحرین بوده است. براساس نتایج این مقاله، حفظ موازنه در منطقه، راهبرد آمریکا در پاسخ به دموکراسی‌خواهی در سوریه و بحرین بوده است. این راهبرد از طریق حراست از متحدانی مانند اسرائیل و عربستان که این کشور را در دستیابی به این هدف یاری می‌کنند و با هدف جلوگیری از شکل‌گیری دولت‌های ضد آمریکایی در بحرین و سوریه و ممانعت از برهم خوردن موازنه قدرت در منطقه به نفع ایران و روسیه اجرا شده است. پشتیبانی از مخالفان دولت سوریه در مذاکرات صلح و نادیده گرفتن جنایات این گروه‌ها نیز با همین هدف صورت می‌گیرد. حمایت‌های سیاسی و دیپلماتیک از رژیم غیردموکراتیک بحرین نیز با این راهبرد توجیه‌پذیر است.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. ابراهیمی، شهروز؛ صالحی، محمدرضا؛ و پارسایی، سیدمهدی (۱۳۹۱). «بررسی واکنش‌های آمریکا و عربستان به خیزش مردمی در بحرین»، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، ش ۱۰.
۲. احمد خان‌بیگی، سمانه (۱۳۹۲). «تأثیر سیاست آمریکا و اروپا در بحران سوریه بر اختلافات فرا آتلانتیک»، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست‌وهفتم، ش ۴.
۳. اشرفی، اکبر؛ و بابازاده جودی، امیرسعید (۱۳۹۴). «سیاست خارجی روسیه و آمریکا نسبت به بحران سوریه»، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال هشتم، ش ۳۲.
۴. العالم (۹۲/۰۳/۲۳)، «آمریکا تحریم مخالفان مسلح را لغو کرد»، قابل دسترسی در سایت: <http://fa.alalam.ir/news/1483937>
۵. امیرعبداللهیان، حسین (۱۳۹۰). «ناکامی طرح خاورمیانه بزرگ و خیزش بیداری اسلامی در جهان عرب، مطالعه موردی بحرین»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال چهاردهم، ش ۲.
۶. پرس‌تی‌وی (۹۵/۲۰/۱۵). «یک پام و دو هوای آمریکا در مذاکرات صلح سوریه»، قابل دسترسی در سایت: <http://presstv.ir/DetailFr/2016/05/08/464593/Syria-Aleppo-Khan-Touman-alNusra-US-Russia>.
۷. پورااحمدی، حسین؛ و منصوریان، اصغر (۱۳۹۳). «تغییرات سیاست خارجی آمریکا و تحولات خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال هفدهم، ش ۴.
۸. جعفری، علی‌اکبر؛ و منفرد، سید قاسم (۱۳۹۰). «رفتارسنجی آمریکا در قبال دومیونوی انقلاب‌های خاورمیانه»، فصلنامه آفاق امنیت، سال چهارم، ش ۱۱.

۹. دیدبان حقوق بشر (۲۰ مارس ۲۰۱۲)، «سوریه: مخالفان مسلح حکومت مرتکب نقض حقوق بشر شده‌اند»، قابل دسترسی در سایت: <https://www.hrw.org/fa/news/2012/03/20/245709>
۱۰. رضایی، مسعود؛ و جهانیان، شهاب (۱۳۹۳). «انقلاب بحرین، بیداری اسلامی و علل ناکامی آن»، فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، سال پانزدهم، ش ۳۶.
۱۱. غفوری، محمود؛ و داوند، محمد (۱۳۹۵). «ارزیابی وضعیت حقوق بشر در نظام نومحافظه‌کاری (مطالعه موردی: ایالات متحده آمریکا)، فصلنامه سیاست، دوره چهل و ششم، ش ۲.
۱۲. کوشکی، محمدصادق؛ و کریمی، محبوبه (۱۳۹۳). «پارادوکس‌های سیاست خارجی آمریکا در بحران سوریه»، پژوهشنامه روابط بین‌الملل، دوره هفتم، ش ۲۶.
۱۳. واعظی، محمود (۱۳۹۱). «الگوی رفتاری آمریکا در مواجهه با تحولات کشورهای عربی»، فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، ش ۱.
۱۴. یزدان‌پناه درو، کیومرث؛ و نامداری، محمدمهدی (۱۳۹۲). «بحران سوریه، با تأکید بر رویکرد نظام غرب و راهبرد ترکیه در این کشور»، دوفصلنامه مطالعات بیداری اسلامی، سال دوم، ش ۳.
۱۵. یزدان‌فام، محمود (۱۳۹۰). «تحولات جهان عرب: صورت‌بندی قدرت و هویت در خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال چهاردهم، ش ۲.

ب) خارجی

16. Atlas, Pierre (2012). "U.S. Foreign Policy and the Arab Spring: Balancing Values and Interests", **digest of middle east studies**, vol.21, No.2.
17. Berger, Lars (2011). "The Missing Link? US Policy and the International Dimensions of Failed Democratic Transitions in the Arab World", **Political Studies**, vol 59.
18. Bishara, Marwan (2013). "US Gold and Strategies Toward the Arab World", **siyasat Arabia**, No.1.
19. Cooper, Carla humud; Blanchard, Christopher & nikitin, Mary Beth (2016). "Armed Conflict in Syria: Overview and US Response", **CRS report for congress**.
20. Coordinator, Carla; Blanchard, Christopher & Nikitin, Marybeth (2017). "Armed Conflict in Syria: Overview and US Response", **CRS report for congress**.
21. Downs, kevin (2012). "A Theoretical Analysis of the Saudi-Iranian Rivalry in Bahrain", **Journal of Politics & International Studies**, Vol. 8.
22. Henderson, Simon (2011). "Bahrain's Crisis: Saudi Forces Intervene", **Policy Analysis for washington institute**.
23. Hussain, M. & Kashif, M. (2015). "Arab Uprising 2011: Emergence of Extremism in Middle East and Its Regional Consequences", **Alternatives: Turkish Journal of International Relations**, 14(2).
24. Huber, Daniela (2015). "A Pragmatic Actor - The US Response to the Arab Uprisings", **Journal of European Integration**, vol.37, issue1.
25. Inbar, Efraim (2016). "ISIS: The Dangers for Israel", **The Journal of International Security Affairs**, No 30.
26. Katsman, Kenneth (2014). "Bahrain: Reform, Security, and US Policy", **CRS report for congress**.
27. Kitchen, Nicholas (2012). "The Contradictions of hegemony: the United States and Arab Spring", **IDEAS reports- special reports**.
28. Kobierski, tukasz (2016). "The Syria Peace Process – a Chance to End the Conflict?", **Pulaski Policy Papers**, ISSN 2080-8852.
29. Kozak, C. (2015). "an Army in all Corners an Army in All Corners Assad's Campaign Strategy in Syria". **Institute for the Study of War**, 12.
30. Lang, Hardin; Awad, Mokhtar & Sofer, ken (2014). "Supporting the Syrian Ppposition", **center for American progress**.
31. Lister, Charles (2016). "The Free Syrian Army: A Decentralized Insurgent Brand", **The Brookings Project on U.S. Relations with the Islamic world analysis paper**, No. 26.

32. Mainwaring, Scott (1984). "Transitions to Democracy: Brasil and Argentina in the 1980s", **the Helen Kellogg institute for international studies.**
33. Mousavinia, Seyed Mehdi (2014). "United States of America`s Foreign Policy about Syria (from the crisis of AD 2011 so far)", **International J.Soc.Sci & Education**, Vol.4, Issue 4.
34. Philip, G. (1997). **Democracy and democratization**, External Publications, University of London.
35. Rocha, Douglas de Quadros; Julio, Isabela Souza & Machry, Patrícia Graeff (2016). "The Peace Talks on the Syrian Conflict", **Bol. Conj. Nerint Porto Alegre**, v.1 n.1 p: 1-95.
36. Sharp, Jeremy & Blanchard, Christopher (2012). "Syria: Unrest and U.S. Policy", **CRS report for congress.**
37. Sharp, Jeremy & Blanchard, Christopher (2013). "Armed Onflict in Syria: U.S. and International Response", **CRS report for congress.**
38. Ulrichsen, Kristian Coates (2012). **Bahrain's Aborted Revolution**, LSE Ideas.

